

آشنا ترینم

خنده لبان لرزان پرغم کودکانم
رویای شیرین خوابهای پریشان پر تلاطم نوجوانیم
امنیت امن دنیای برابر، در زندگی نا برابرم

نان سفره شکم همیشه گر سته ام
پناه دستهای ترک خورده و خسته همیشه کار گرم

آزادی پاهای ناتوان همیشه به زنجیر کشیده‌ام
فریاد گلوی پر خشم به حلق آویخته‌ام
مرهم زخمهای پیکر به سنگسار کشیده‌ام

فانوس باریک راه پر پیچ و خم افق سوسیالیسم
تصویر حیرت انگیز آینه آزادی و آزادگی
تنهاییم مگذار

هنوز گرمی صدای پرنفوذت گوش جان، گوش جهان
در بند را پر ز ندای آشنا یت نکرده بود
هنوز ظنین افکار روشنت در شریان بی جان کره‌خاکی جان ندیده بود

هنوز گامهای استوارت پشت ستم دنیا، فقر زمین، ستون حکومتهای
به خود وا مانده استبداد را در هم نریخته بود
هنوز، و برای همیشه می‌خواهت
تنهاییمان مگذار

من برای تو، برای هزاران چشم خشک شده به راه
برای هزاران دست بی پناه
برای سربازان راسخ روشنی راهت
برای کودکانم، برای نوجوانیم
و برای زندگی گم گشته‌ام
می‌گیریم
تنهاییمان مگذار
آشنا ترینم

شراره نوری

۶ ژوئیه ۲۰۰۲